

# فصلنامه علمی- پژوهشی **رهیافت**

سال دهم، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۵  
صفحه ۵۹ تا ۷۶

## اقتصاد سیاسی بین‌الملل از سرمایه‌داری و کمونیسم تا انقلاب اسلامی

سمیرا منقی / استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه پیام نور samira.motaghi@gmail.com

### چکیده

بنیادهای سیاسی-اقتصادی در هنگامه‌ای که انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست، دارای چند شاخص مهم و جهانی بوده است که از آن میان می‌توان به «تولید انبوه»، «تجارت» و «ثروت» اشاره کرد. در این مقطع از تاریخ، ساختار سیاسی حاکم بر جهان میان دو نیروی سرمایه‌داری و کمونیسم در رقابت بود و به همین دلیل، بنیادها و ضروریات اقتصادی در سطح جهان نیز تحت تأثیر این دو نیروی سیاسی متعارض، سازمان می‌یافت. پژوهش حاضر، ابتدا با بررسی مشخصات و بن‌مایه‌های اقتصادی-سیاسی سرمایه‌داری (امپریالیسم) و کمونیسم آغاز می‌شود و سپس رخداد انقلاب اسلامی را به عنوان «گسست در ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل» در مقایسه با دو قدرت اقتصاد سیاسی فوق، بررسی می‌کند. نتایج، نشان می‌دهد که هرچند امپریالیسم و کمونیسم به عنوان دو قطب رقیب در نظر گرفته می‌شوند، اما از منظر اقتصاد سیاسی دارای خط‌مشی‌ها و کدهای مشابهی هستند. به‌گونه‌ای که ویژگی‌هایی مانند «گسترش فضایی ماتریالیسم»، «استعمارگرایی به منظور افزایش بهره‌وری اقتصادی» و «تجارت جنگ» در هر دو جبهه وجود داشته است. با این وجود، انقلاب اسلامی ایران با پدید آوردن کدهایی چون معنویت‌گرایی، استعمارزدایی، محوریت عدالت و «سیاست فرهنگی اقتصاد»، رویکردی جدید و متفاوت در اقتصاد سیاسی بین‌الملل پدید آورد که از آن می‌توان با نام «گفتمان فرهنگی اقتصاد سیاسی بین‌الملل» یاد کرد.

**کلیدواژه:** اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انقلاب اسلامی، کمونیسم، امپریالیسم

تاریخ تأیید ۱۳۹۵/۴/۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۲/۲۷

## مقدمه

کنش‌های سیاسی قدرت‌های بزرگ در سطح جهان، اغلب رابطه‌ای رقابت‌محور دارد و مبتنی بر کسب حداکثر سود تعیین می‌شود. تعیین و تبیین نوعی از جهان‌بینی برای توجیه، مشروعیت‌بخشی و پیشبرد اهداف و رویه‌ها در سطح بین‌المللی نیز مجموعه کوشش‌هایی است که بازیگران قدرتمند برای به دست آوردن بیشترین میزان سود به کار می‌گیرند. مدل‌ها و جهان‌بینی‌های متعارض در جهان سیاست، زاده و پرورده همین نوع از رقابت‌های سودگرایانه در عرصه سیاست محسوب می‌شود (Proudman, 2008: 96). هر جهان‌بینی مجموعه به هم پیوسته‌ای از الزامات و کدهای عملیاتی را پدید می‌آورد که چارچوب کلی رفتار بازیگران در سطح بین‌الملل را مشخص می‌کند (Harb, 2014: 66). از این رو، کوشش برای تنظیم و ترسیم جهان‌بینی‌های کاربردی و جهانی برای سیال کردن روابط و مناسبات به یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های کشورهای بازیگر و قدرتمند تبدیل شده است. یکی از نمونه‌های رقابت قدرت‌ها در مقیاس جهانی که بر اساس تعارض در جهان‌بینی‌ها پدید آمده است، کشمکش «امپریالیسم» و «کمونیسم» در دوران جنگ سرد است. مؤلفه‌های اقتصادی این دو قطب ژئوپلیتیکی در راستای نوع و ماهیت کدهای سیاسی آنان، تفاوت‌هایی داشت. از جمله اینکه کمونیسم با تأکید بر مالکیت جمعی و با هدف عملی کردن نظریه‌های مارکس، به سمت رفاه بخشیدن به طبقه کارگر حرکت کرد. در مقابل، امپریالیسم با قراردادن پایه‌های هستی‌شناسی خود بر لیبرالیسم، در پی ایجاد فضایی از اقتصاد و سیاست بود که گرانیگاه آن بر مفاهیمی همچون مالکیت خصوصی و بازار آزاد قرار داشت (Winslow, 2013: 4). در یک مقایسه هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه، می‌توان گفت که کمونیسم و امپریالیسم با وجود تفاوت‌های ایدئولوژیک در اقتصاد سیاسی، دارای شباهت‌هایی در بعد کلان بوده‌اند. مهم‌ترین ابعاد اشتراک در روش‌های اقتصادی-سیاسی این دو، تأکید بر «مادی‌گرایی» و رویکرد «استعمارطلبانه» در افزایش ثروت و نفوذ است.

در این میان، انقلاب اسلامی ایران که در اوج کشمکش و رقابت کمونیسم، امپریالیسم برای سلطه بر جهان به وقوع پیوست، بنیادهای هستی‌شناسی، روش‌شناسی و ایدئولوژی این دو قطب را به چالش کشید. به عبارت دیگر، آنچه انقلاب اسلامی ایران در زمان جنگ سرد بر پایه آن شکل گرفت، نوعی از اندیشه و عمل سیاسی-اقتصادی بود که مؤلفه‌هایی همچون معنویت‌گرایی در چارچوب گفتمان فرهنگ و استعمارزدایی در چارچوب حریت

و استقلال، راه متفاوتی را در نظام جهانی بازگشود. پژوهش حاضر در پی بررسی مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی انقلاب اسلامی ایران با دو قطب کمونیسم و امپریالیسم است. بدین منظور، رهیافت‌های ماده‌گرایانه و استعمارطلبانه امپریالیسم و کمونیسم بر پایه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تشریح خواهد شد تا تفاوت‌های ماهوی این دو با گفتمان انقلاب اسلامی، آشکار شود.

## ۱- چارچوب نظری

### ۱-۱- اقتصاد سیاسی

پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، اقتصاد به مثابه ابزاری برای کنترل کشورها و ایجاد تغییرات زیربنایی در فضای جهانی مورد استفاده قرار گرفت. این تغییرات، ابتدا در سطح جهانی و بین‌المللی رخ می‌داد و در درجه دوم، مقیاس داخلی کشورها را متأثر می‌ساخت و در سیاست‌های کلی آن‌ها تغییراتی را به وجود می‌آورد (Mondali, 2015: 6). اصطلاح «اقتصاد سیاسی» نخست بار از سوی آنتوان دومونشتریسی (Antovan de Mouchterisse - ۱۵۷۵ تا ۱۶۲۱م) اقتصاددان فرانسوی و در اثری با عنوان «رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی» به کار رفت (ابولحسنی، ۱۳۹۵: ۱). پیوند معنادار نظری میان اقتصاد و سیاست در قالب اصطلاح اقتصاد سیاسی حاکی از وجود ارتباط قابل قبول عملی بین این دو در زندگی واقعی است. افت و خیزهای اقتصادی چون نقش کارسازی در زندگی دارد و تأثیر آن ملموس می‌باشد، ظهور مشخص تری نسبت به اوضاع سیاسی دارد (دادگر، ۱۳۸۴: ۲). در رویکردهای مختلف اقتصاد سیاسی از واژه‌های سیاست و اقتصاد به گونه‌های مختلفی استفاده می‌کنند. در اقتصاد سیاسی بسیار مهم است که برای مثال، قدرت به عنوان مفهومی محوری در سیاست تلقی شود. مفاهیم متفاوت از اقتصاد و سیاست به اقتصادهای سیاسی متفاوتی منتهی می‌شوند. سیاست به مثابه حکومت، سیاست به مثابه خدمت دولتی و سیاست به مثابه توزیع آمرانه ارزش‌ها و سه مفهوم اقتصاد؛ محاسبه اقتصادی، فراهم کردن نیازهای مادی و اقتصاد به مثابه رویکردی منفک شده از بخش‌های سیاسی و اجتماعی، هر یک گونه‌های خاصی از اقتصاد سیاسی را پدید می‌آورند (کاپوراسو و لوین، ۱۳۹۲: ۴۱).

به لحاظ تاریخی، اقتصاد سیاسی در قرن هفدهم به هنگام مبارزه بورژوازی علیه فئودالیسم، به صورت یک علم مستقل درآمد. پیشگامان این علم، اقتصاد شناسان بورژوا بودند. در آغاز، حوزه اصلی تحقیق اقتصاددانان بورژوا عبارت بود از فرایندهای کالا و گردش پول، و معتقد بودند که دقیقاً از این حوزه زندگی اقتصادی است که ثروت جامعه

حاصل می‌شود. اما، به زودی تجربه بورژوازی و مبارزه آنان با زمین‌داران برای دست یافتن به برتری سیاسی به نظریه پردازان آن ثابت کرد که حوزه تعیین کننده اقتصاد، تولید است (متقی، ۱۳۹۵: ۴۸). کاربرد اصطلاح اقتصاد سیاسی در قرن ۱۸ و سعت بیشتری داشت و به عنوان مقیاس و میزانی مطرح بود که دولت‌ها برای تنظیم تجارت، مبادله، پول و مالیات به کار می‌بردند. اما پس از آن علاوه بر دربرگرفتن این خط‌مشی‌ها، معنی یک دستگاه علمی نیز پیدا کرد. در بسیاری از کشورها، اقتصاد سیاسی به طور دقیق به معنای علم اقتصاد به کار می‌رود و نه چیز دیگر. با تلاش جونز و مارشال (Johns and Marshall)، علم اقتصاد تقریباً جای اقتصاد سیاسی را گرفت و به دنبال نقش مارشال بوداه (Marshall Buddha)، اقتصاد سیاسی از رشته مادریش یعنی فلسفه اخلاق، جدا شد (دادگر، ۱۳۸۴: ۸). با این حال، اغلب تصور می‌شود اقتصاد سیاسی ادغام سیاست و اقتصاد است و این مسئله که مفهوم اقتصاد سیاسی مبتنی بر جدایی پیشینی سیاست و اقتصاد می‌باشد، کمتر پذیرفته شده است. متمایز ساختن سیاست از اقتصاد به این معنا نیست که آنها کاملاً جدا و منزوی از یکدیگر یا بی تفاوت نسبت به هم هستند، در یکدیگر اثر نمی‌گذارند یا در ساختارهای متعین یکسان یافت نمی‌شوند. برای مثال، توزیع کالاها و خدمات ممکن است در چارچوب بازار یا ساختارهای سیاسی رخ دهد. و سازمان‌هایی متعین، نظیر بانک‌ها، شرکت‌ها، گروه‌های ذی‌نفع و اتحادیه‌ها ممکن است بر اساس نوع فعالیت شان و مقوله‌های تحلیلی پژوهشگر، سازمان‌هایی سیاسی یا اقتصادی باشند. بنابراین اقتصاد و سیاست تنها از نظر تحلیلی متمایز هستند (کاپوراسو و لوین، ۱۳۹۲: ۱۳).

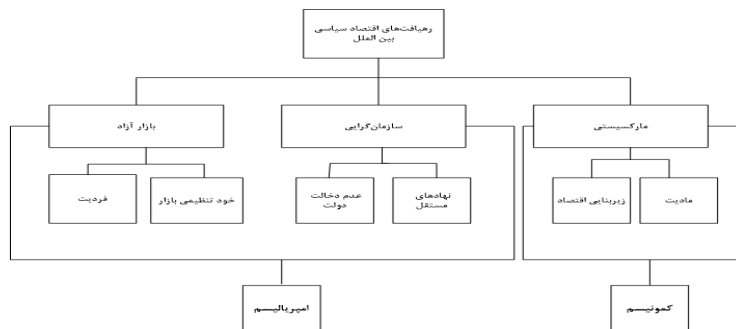
در تحلیل‌هایی که با نظام جهانی و چگونگی توزیع سرمایه در سطح جهان آغاز می‌شود، تبیین اقتصاد سیاسی از اهمیت شایانی برخوردار است. تبیین نظام جهانی از نظر اقتصاد سیاسی تا بدان اندازه مهم است که به باور بسیاری از اندیشمندان حوزه علوم سیاسی و اقتصاد، نپرداختن به تحلیل‌ها و مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی نمی‌تواند همه واقعیت‌های یک پدیده را در سطح نظام بین‌الملل روایت کند. از همین رو، اقتصاد سیاسی در یک طبقه‌بندی کلان به دو بخش «اقتصاد سیاسی ملی» و «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» تقسیم می‌شود. اقتصاد سیاسی ملی به مجموعه سیاست‌ها و تحولات اقتصادی یک کشور با محوریت دولت و بانک‌ها می‌پردازد و می‌کوشد تا از طریق بررسی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و تبیین نقش نهادهای مالی در اقتصاد یک کشور، تأثیر فضای سیاسی بر گردش سرمایه را مشخص کند (Mottaghi, 2016: 69).

## ۲-۱- اقتصاد سیاسی بین الملل

اقتصاد سیاسی بین الملل آنگونه که بخش عمده نظریه پردازان جریان اصلی آن ادعا می کنند، اساساً زیر شاخه‌ای از دانش روابط بین الملل است که در پی بروز برخی تحولات در واقعیت های روابط بین الملل طی دهه های پس از جنگ جهانی دوم ظهور و تکامل یافت. این رویکرد در مقابل رویکرد دیگری قرار دارد که اقتصاد سیاسی بین الملل را شاخه ای از اقتصاد سیاسی کلاسیک تلقی می کند (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۸۸). در بررسی اقتصاد سیاسی بین الملل میان دو گرایش عمده تنش وجود داشته است: آنان که روی موضوعات سنتی تر تکیه می کنند و کسانی که نگاه خود را روی مجموعه فراگیرتری از موضوعات، از جمله برخی موضوعات جدیدتر، متمرکز می سازند. رایج ترین موضوعات سنتی شامل تجارت بین الملل، شرکت های چندملیتی و سرمایه گذاری خارجی، بدهی های خارجی و توسعه بین الملل می شود. علاقه مندی به این موضوعات در اقتصاد سیاسی بین الملل از این واقعیت برمی خیزد که سرشتی فوق العاده سیاسی و نیز اقتصادی دارند (Mottaghi, 2016: 70). طی سال های بسیار، مناسبات پولی بین الملل عمدتاً توسط اقتصاددانان (و تنها شمار کوچکی از دانشمندان علوم سیاسی) به بررسی گذاشته می شد. برخلاف تجارت و سرمایه گذاری خارجی، مناسبات پولی فوق العاده فنی و فاقد اهمیت چندانی برای گروه های نفوذ و عموم مردم انگاشته می شد. اما با فروپاشی نظام نرخ های ثابت ارز برتون وودز در اوایل دهه ۱۹۷۰؛ بروز بحران بدهی های خارجی در دهه ۱۹۸۰؛ بحران مالی در شرق آسیا، روسیه و امریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰؛ و سربرآوردن یورو؛ رقیب بالقوه دلار آمریکا، در مقام پول بین المللی اصلی، مناسبات پولی و مالی به صورت یکی از موضوعات اقتصاد سیاسی بین الملل درآمده است. می توان گفت اقتصاد سیاسی بین الملل، یک حوزه مطالعاتی میان رشته ای که پیوندهای نزدیکی با روابط بین الملل دارد و از دستاوردهای علمی دانشمندان علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه شناسی، انسان شناسی، تاریخ، و جغرافیا بهره می برد. نظریه پردازان اقتصاد سیاسی بین الملل اغلب اعتقاد به در هم تنیده بودن جنبه های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی روابط بین الملل دارند (گریفیس، ۱۳۸۸: ۶۹).

در پیوند با نظریه های نظام جهانی، اقتصاد سیاسی بین الملل را می توان به سه رهیافت «مارکسیستی»، «سازمان گرایی» و «بازار آزاد» تقسیم کرد (میلر، ۱۳۹۰: ۳). اکثریت نظریه پردازان اروپایی و آمریکایی با رهیافت بازار آزاد موافق هستند. این رهیافت که ابزار اقتصادی- سیاسی جهان بینی لیبرالیسم را شکل می دهد، بر رقابت پذیری

شدید بازار فارغ از هر گونه دخالت دولت‌ها تأکید می‌کند. این رهیافت، همانند لیبرالیسم نوعی فردیت حاد را پرورده است که در آن سرمایه‌داران با اتکاء بر بازار خود تنظیمی روند گردش و توزیع سرمایه را پی می‌گیرند. تأکید بیش از اندازه بر فردیت و بروز بحران‌های اقتصادی در جوامع اروپایی، شماری از نظریه‌پردازان را به تصحیح رهیافت بازار آزاد رهنمون ساخت که نتیجه آن، بروز رهیافت «سازمان‌گرایی» است. این رهیافت، با حفظ اصل عدم دخالت دولت در اقتصاد، به تشکیل نظامی از سازمان‌ها و نهادها می‌انديشد که بدون آنکه نقش حاکمیتی دولت را ایفاء کنند، بتوانند در گردش و توزیع عادلانه‌تر سرمایه تأثیر بگذارند. سازمان‌هایی که در این رهیافت شکل می‌گیرند، کاملاً مستقل از دولت هستند و به عنوان بازوهای نظارتی برای گسترش و افزایش حجم سرمایه و گردش سودآور آن عمل می‌کنند. رهیافت مارکسیسم، واکنشی به رهیافت سرمایه‌سالاری بازار آزاد است. در این رهیافت با زیربنایی بودن ماده، به تبیین ماتریالیسم یا ماده‌گرایی می‌پردازد. بر اساس این تبیین، واقعیت اساسی برای انسان‌ها به دست آوردن غذا، مسکن، خوردن، آشامیدن، اتحاد، جنگ و مسائلی از این دست است (میلر، ۱۳۹۲: ۲۶۱). این واقعیت‌های اساسی که ماتریالیسم نام دارد، عامل اصلی و تعیین‌کننده خصلت و کیفیت تمامی ابعاد دیگر است. به عبارت دیگر، شرایط مادی هر فرد بر نحوه زندگی، تفکر و رفتار وی تأثیر می‌گذارد. در خلال جنگ سرد که دو قطب ژئوپلیتیکی «امپریالیسم» و «کمونیسم» به تقابل و ضدیت با یکدیگر برخاسته بودند، رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان بازوی اقتصادی و سیاسی این دو قطب عمل می‌کرد. امپریالیسم با اتکای همزمان به رهیافت بازارمحوری و سازمان‌گرایی و کمونیسم بر اساس رهیافت مارکسیستی، در پی ایجاد و تحمیل نظم مورد نظر خود بر جهان بودند (شکل شماره ۱).



شکل شماره ۱: رقابت ژئوپلیتیکی امپریالیسم و کمونیسم در چارچوب رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل

با توجه به شکل شماره ۱ و مباحث نظری، در این مقاله با بررسی رهیافت‌های اقتصادی-سیاسی کمونیسم و امپریالیسم به صبغه‌های مادی گرایانه و استعمارگرایی آن‌ها اشاره خواهد شد و سپس وجوه افتراق انقلاب اسلامی به مثابه یک گفتمان دیگر در تضاد با دو رویکرد غالب امپریالیستی-کمونیستی برشمرده خواهد شد.

## ۲- یافته‌ها و بحث (رویکردی به شکل‌گیری انقلاب اسلامی)

اقتصاد سیاسی رقابت میان امپریالیسم و کمونیسم را می‌توان در دو دسته قرار داد؛

۱- افزایش دامنه و قدرت نفوذ در سطح جهان

۲- دستیابی به بیشترین ثروت بدون صرف هزینه‌ای گزاف در بازی.

دستیابی به دو هدف یاد شده، مستلزم کنترل منابع حیاتی جهان و سلطه مستقیم و غیرمستقیم بر کشورهای جهان سوم (کشورهای حاشیه‌ای یا پیرامونی) است. قدرت‌های استعمارگر و نواستعمارگر امپریالیستی-کمونیستی ترجیح دادند تا به بازرگانی و روش‌های مالی تکیه کرده و در صورت لزوم اهدافشان را از طریق جنگ مستقیم پیگیری نمایند.

پایه و اساس هژمونی امپریالیسم، مؤلفه‌های مالی (اقتصادی) و نظامی-سیاسی است تا سلطه بر نیروی کار و مواد خام در جهان را عملی سازد. نخستین مؤلفه اقتصاد سیاسی امپریالیسم، «شرایط مبادله» نام دارد که در آن به کشورهای پیرامونی با هدف افزایش نفوذ و کسب سود، «وام» داده می‌شود. سازمان‌های بین‌المللی امپریالیستی، همچون صندوق بین‌المللی پول ایجاد گشته‌اند تا استخراج ثروت از کشورهای پیرامونی و سرازیر کردن آن به کشورهای مرکزی را تضمین نمایند. فرایند استعمار کشورهای پیرامونی از طریق همین نهادها و سازمان‌های جهانی تسهیل می‌شود. تجارت انسان (برده‌داری) برای کشورهای استعمارگر اروپایی این امکان را فراهم آورد تا ثروت کشورهای پیرامونی را به دست آورند. همین جریان در خلال جنگ سرد (و نیز اکنون) جایگزین جریان وسیع «کارگران مهمان» شده است. کارگران مهاجر که از کشورهای جهان سوم به کشورهای مرکزی سرازیر می‌شوند. کشورهای امپریالیستی به شدت نیازمند به کارگرانی از هر نوع می‌باشند و در بیشتر مواقع، اهمیت چندانی ندارد که پیامدهای این مهاجرت‌های وسیع چه خواهد شد (والبرگ، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

کشورهای پیرامونی که همان کشورهای جهان سوم هستند، فرایند کاملاً متفاوتی را در شکل‌گیری جامعه نسبت به کشورهای مرکزی پیموده‌اند. این کشورها حاصل جنگ‌های خونین استقلال‌خواهانه می‌باشند (همانند کشورهای آمریکای لاتین و آسیا) و یا ساخته و

پرداخته قدرت‌های استعمارگر با مرزهایی جهت تأمین پایگاه در درگیری‌های قومی و قبیله‌ای آینده و در یک کلام، نتیجه مداخلات خارجی می‌باشند.

این سرنوشت بیشینه مستعمرات در خاورمیانه و تا حدی همه جهان بود. بریتانیا به عنوان فاتح اصلی نخستین بازی بزرگ، استراتژی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را در خاورمیانه با هدف ایجاد زنجیره‌ای از حکومت‌های ضعیف و مطیع عرب و نیز پایگاهی برای اروپا در منطقه‌ای که اکنون برای سلطه آمریکایی-انگلیسی حیاتی می‌باشد، به کار بست.

قدرت سخت یا نظامی و نیز به همان درجه از اهمیت، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های گوناگونی از «قدرت نرم» وجود دارد که در کنار جنگ به عنوان ابزار مهمات سیاست به کار بسته می‌شوند. این قدرت نرم اقتصادی-سیاسی، «فراسیاست» خوانده می‌شود و به کاربرد قدرت اقتصادی با روش‌های پنهان سیاسی اشاره دارد. در کنار سازمان‌های رسمی امپریالیسم، سازمان‌های غیر رسمی نیز وجود دارند. اقتصاد سیاسی امپریالیسم و کمونیسم با استفاده از قدرت نرم فراسیاست به پیش می‌رفت. در این فراسیاست که هنوز هم از سوی ایالات متحده آمریکا در جهان اجرا می‌شود، حکومت‌های مرکزی، «مسئولیت سیاسی مناطق ناآرام جهان را برعهده گیرند». هدف از چنین کاری، افزایش دامنه و مقیاس «سود و سرمایه» است تا با سلطه بر بازارهای خارجی (استعمار)، سود بیشتری کسب نمایند. به عبارتی دیگر، سیاست در خدمت اقتصاد درمی‌آید تا افزایش ثروت و سود امپریالیستی-کمونیستی محقق گردد. در این میان، ادعا می‌شود که هدف این استعمارگران، به ارمان آوردن تمدن و رفاه به مردمان «عقب مانده» است. اما هدف اصلی استعمارگران امپریالیستی-کمونیستی این بود که «کدام یک می‌توانند بیشترین منطقه و یا مستعمره را تصاحب کنند» (Koebner and Helmut, 2010: 41-42). در این راستا، نخستین موج استعمارگرایی در سده نوزدهم آغاز شد که در آن بریتانیا را در مقابل هفت رقیب اصلی قرار داد (Winslow, 2013: 7-8)؛

- اسپانیا، پرتغال و هلند به عنوان نخستین رقیبان که رفته رفته از میدان رقابت کنار رفتند.
- فرانسه که بیشینه مستعمرات خود را به دلیل انقلاب و شکست در جنگ‌های ناپلئون از دست داده بود.
- روسیه که در آسیا محدوده مرز خود را گسترش داده بود و به عنوان «قدرت زمینی اورآسیا» شناخته می‌شد.



- آلمان که در مسیر توسعه قرار داشت، در سده نوزدهم دیگر پاره‌های خود را نیز بهم پیوسته کرد و به قدرت اقتصادی یکه‌تاز تبدیل گشت.

- ایالات متحده آمریکا که به عنوان مستعمره به تازگی آزاد گشته بود، هرگونه سلطه طلبی را انکار می‌کرد، اما از گذشته تا به امروز در حال استعمار می‌باشد و همانند دیگران در حال استخراج ثروت کشورهای حاشیه‌ای به سر می‌برد.

در میان سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ میلادی، رقابت شدیدی در دستیابی به مستعمرات شکل گرفت. در این میان، بریتانیا بیشترین مستعمره را در اختیار داشت (۳۰ کشور که ۴٫۸ میلیون مایل مربع با جمعیتی معادل ۸۸ میلیون را شامل می‌شد). پس از جنگ جهانی دوم، بریتانیا با مجموعه‌هنگفتی از بدهی‌ها، میدان رقابت را به ایالات متحده آمریکا واگذار کرد و صحنه رقابت میان آمریکا به عنوان نماینده امپریالیسم و شوروی به عنوان نماینده کمونیسم، شکل تازه‌ای به خود گرفت. در این راستا، لیبرالیسم به عنوان روش و ایدئولوژی امپریالیسم، بر مالیک خصوصی و بازار به مثابه اصلی‌ترین تنظیم‌کنندگان فعالیت‌های اقتصادی تأکید داشت. لیبرالیسم بر فردیت تمرکز دارد و بر آن است که دولت نباید به حقوق افراد تعدی نماید. اما خلاف این نظریه، بر کشورهای پیرامونی تحمیل گشت تا کشورهای پیرامونی هماهنگ با خواست قدرت و سلطه، بازسازی شوند (Day and Gaído, 2012: 73).

این نظریه، از همان آغاز با کژتابی همراه بود، چرا که ایجاد اقتصادی مبتنی بر روابط بازار مستلزم استفاده دولت از نیروهای عظیمی است. در کشورهای مرکزی امپریالیستی غرب، این امر مستلزم کنار گذاشتن نظم فتودالی و پایه‌گذاری زیرساخت‌های حقوقی برای تبدیل نقدینگی به زمین و نیروی کار و نیز اجبار صاحبان زمین و نیروی کار به پذیرش اصول حاکم بر روابط بازار بود. لیبرالیسم ایالات متحده آمریکا با طرح «بیانیه سرنوشت» که در سال ۱۸۴۵ به عنوان مسئله‌ای متعلق به «نژاد آنگلو ساکسون» ابلاغ شد، در پی گسترش کالبدی و استراتژیک خود از قاره آمریکای شمالی به سوی اقیانوس آرام و حتی فراتر از آن بود. این ماموریت، از سوی رئیس‌جمهور ویلسون در پیامی به کنگره در سال ۱۹۲۰ میلادی و با چهره‌ای جدید و به بهانه مسئولیت آمریکا برای ترویج و دفاع از دموکراسی در سراسر جهان، رونمایی شد (Blanken, 2012: 82).

هدف اساسی امپریالیسم غرب، تثبیت پرچم‌داری سلطه ایالات متحده برای شوراندن مستعمرات پیشین خود در برابر کمونیسم و کنترل بازار در رقابت با هارتلند اتحاد جماهیر

شوروی، چین و دیگر کشورهایی بود که جنبش کمونیسم در آن پدید آمده بود. این در حالی بود که جماهیر شوروی و متحدان آن می‌کوشیدند تا کشورها را در مسیر اقتصاد سوسیالیستی و سلطه طبقه کارگر با خود همراه کنند.

ایالات متحده برای عملی ساختن پروژه‌های سیاسی امپریالیسم، به ساخت و پرداخت نهادهای اقتصادی روی آورد. در همین راستا، سازمان‌های بین‌المللی جدیدی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی (که در سال ۱۹۴۴ در برتون‌وودز (Bretton Woods) واقع در ایالت نیوهمپ‌شایر (New Hampshire) انگلستان تأسیس گردید) و سازمان ملل متحد (که در سال ۱۹۴۵ در سان فرانسیسکو بنیان نهاده شد) برای تقویت امپریالیسم در جهان راه اندازی شد. در ضدیت با امپریالیسم، ایدئولوژی برابری شخصی سوسیالیسم که حتی میان دولت‌ها در سطح بین‌المللی نیز کشیده شده بود و نیز اهمیت جمع‌گرایی، به همراه مخالفت با مالکیت خصوصی و کالاپرستی بود. این تفکر، در نبرد دشوار با ایدئولوژی برابری بازار، فردگرایی، مالکیت خصوصی و اغواگری ثروت شخصی نامحدود قرار داشت. در این راستا، حکومت خشن و پارانوای استالین به عنوان تفکری ضد امپریالیستی برای مدتی محدود و به ظاهر، کار ساز و کارگشا واقع شد، اما این روند با کاهش عملکرد اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی، تبعید و کشتار هزاران انسان و نیز فشار مداوم غرب، در نهایت منجر به فروپاشی آن گردید (Chalmers, 2009: 20).

نسخه اقتصادی-سیاسی امپریالیسم برای ضدیت با ایدئولوژی کمونیسم، نظریه دومینو است که هشدار می‌داد که اگر یک کشور تحت نفوذ کمونیسم درآید، پس از آن کشورهای پیرامون از آن پیروی خواهند کرد. در واقع، این همان شیوه‌ای است که در ژئوپلیتیک بدان «دکترین مافیا» می‌گویند. نوآم چومسکی این دکترین را اینگونه تعریف کرده است؛ یکی از چند اصل فراگیر سلطه امپریالیستی، اطمینان از حفظ «موازنه جهانی» یا «ثبات» است. به تعبیری بهتر، مجموعه‌ای از سیاست‌ها از سوی بازیگران قدرتمند در ابعاد اقتصادی طرح‌ریزی می‌شود تا ثبات افزایش ثروت و سود تضمین شود. هدف مهم‌تر از اقتصاد سیاسی امپریالیستی، نشان دادن این نکته است که نافرمانی از امپریالیسم مجاز نیست (والبرگ، ۱۳۹۴: ۶۹).

پس از جنگ دوم جهانی، بریتانیا و فرانسه در زیر بدهی‌های سنگین قرار داشتند. آلمان و ژاپن به عنوان بازندگان این جنگ، تحت حمایت‌های مشروط ایالات متحده آمریکا به بازسازی خود پردازند. مجموعه این رویدادها، به گونه‌ای پیش می‌رفت که همه کشورهای

بازنده و بدهکار در جنگ جهانی دوم، مدیون ایالات متحده گردیده و به متحدان وفادار این کشور تبدیل شدند. اروپا با طرح مارشال ایالات متحده که در سال ۱۹۴۸ آغاز شده بود، توانست از انقلاب‌های کمونیستی و درماندگی پس از جنگ، نجات یابد و مستعمرات پیشین آن، پس از دستیابی به استقلال، به مدار ایالات متحده کشیده شد.

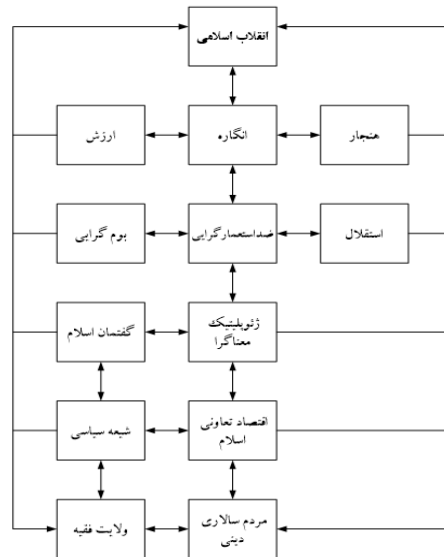
یکی از مهم‌ترین رویکردهای اقتصاد سیاسی امپریالیسم برای سلطه بر جهان، برتری دادن دلار آمریکا به عنوان ذخیره ارزی جهان بود. در سال ۱۹۴۸ میلادی، ایالات متحده ۷۲ درصد از طلای جهان را در اختیار داشت و از این رهگذر توانست با ایجاد نظام داد و ستد مبتنی بر طلا، صندوق جدید بین‌المللی پول را تصاحب کند و پول ملی هر کشور را به دلار وابسته سازد. دلار، بنیاد اصلی هرگونه تجارت بود و به ایالات متحده حق وتوی موثر را در صندوق بین‌المللی پول (که رئیس آن، حداقل به شکل رسمی، توسط اروپای غربی برگزیده می‌شود) و بانک جهانی (که رئیس آن از سوی ایالات متحده آمریکا گمارده می‌شود) فراهم می‌آورد. اما همزمان با گسترش امپریالیسم و رسیدن آن به اوج خود، جریان سرمایه دوباره در جبهی باژگون حرکت کرد و با برون‌سپاری مشاغل، منابع مالی انباشته شده در کشورهای حاشیه‌ای را به سود کشورهای مرکزی با عنوان سود و پوشش کسری‌های پیش آمده از تجارت سرازیر کرد. این شرایط در گذشته در امپراتوری روم و بریتانیا روی داده بود و ایالات متحده آمریکا نیز از سال ۱۹۷۱ میلادی به بعد و در خلال جنگ ویتنام، به بدهکار خالص تبدیل گشت و ذخایر طلای آن تقریباً از بین رفت. رئیس جمهور وقت آمریکا، ریچارد نیکسون ناگزیر شد تا نظام پولی طلا را به حالت تعلیق در آورد. پس از چنین تصمیمی، بستان کاران آمریکا به ناگزیر بخشی از ذخایر کشور خود را به اجبار و تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول، به ارزهای شناور تبدیل کردند. با از میان رفتن واپسین نظام پولی مبتنی بر طلا، کشورهای جهان برای دریافت عندالمطالبه، تنها باید سفته دریافت می‌کردند. اقتصاد سیاسی دلار آمریکا سبب شد تا دیگر کشورهای جهان، هزینه جنگ‌های ایالات متحده را تأمین کرده و اقتصاد رو به زوال آن را (که حتی تراز کسری تجاری آن به شدت در حال افزایش بود) سراپا نگه دارند. نکته پنهان در اینجا این است که در جهان ورشکسته اقتصادی، یک کشور صنعتی نیرومند در مقایسه با یک بستانکار خنثای نیرومند، قدرت سیاسی و اقتصادی بسیار بیشتری را بدست می‌آورد. به سخنی رساتر، همه جهان سرمایه‌داری «به ضامن اعتباری آمریکا تبدیل شده بود» (Kobner and Helmut, 2010: 56).

از این رهگذر، ایالات متحده بستان کاران خود را تحت فشار قرار داده بود که اگر دلار آمریکا سقوط کند، ذخایر دلار آمریکایی دیگر کشورها نیز بی ارزش خواهد شد و اقتصاد آنها نیز خود به خود از هم فرو خواهد پاشید. چنین وضعیتی، اقتصاد سیاسی دلار آمریکا را به مهره‌های بازی دومینو تبدیل کرده بود. بنابراین، هدف استراتژیک ایالات متحده، پاسداری از اقتصاد سیاسی دلار به هر شکل ممکن بود. این هدف، همراه با دیگر اهداف حیاتی (مانند اطمینان از ذخایر نفت) پیش می‌رفت. این موضوع، سبب به کار بردن استراتژی دستکاری در قیمت‌های نفت گردید. در همین راستا، اتحادیه نفتی اوپک در سال ۱۹۶۰ میلادی از سوی متحدان خاورمیانه‌ای ایالات متحده و به رهبری عربستان سعودی، شاه ایران و ونزوئلا راه‌اندازی شد. این سازمان، قیمت‌گذاری نفت در جهان را به سود تعداد انگشت شماری از کشورهای تولیدکننده نفت پی‌ریزی می‌کرد، اما مهم‌تر از آن، منفعت و سودآوری شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا و انگلیس، بانک‌ها و به طور غیرمستقیم، حفظ جایگاه دلار در نظام پولی جهان، از بنیادی‌ترین اهداف سازمان اوپک به‌شمار می‌رفت. براینده چنین رویدادی، پدیدار شدن عنوان «دلارهای نفتی» در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بود (Proudman, 2013: 102).

برآیند سرازیر شدن دلارهای نفتی به بانک‌های لندن و نیویورک، ظهور بانک‌های ایالات متحده و بریتانیا (جیس منهتن، بانک شهر، بانک کارخانه‌های هانور، بانک آمریکا، بارکلیز، لویدز، میدلند) به عنوان غول‌های بانکداری جهان بود که موازی با ظهور مشتریان نفتی آنها «هفت خواهر بزرگ نفتی» و سپس استاندارد اویل، نیوجرسی و استاندارد اویل نیویورک (در حال حاضر اکسون موبیل)، استاندارد اویل کالیفرنیا، نفت خلیج و تکزاسکو (در حال حاضر Chevron)، رویال داچ شل و شرکت نفت انگلیسی-ایرانی (در حال حاضر BP) به عنوان غول‌های نفتی جهان بود. بانک‌ها دلارهای نفتی را به کشورهای فقیر قرض می‌دادند تا هزینه‌های واردات نفت را که ۴ برابر بالاتر از وام تعلق گرفته بود، پردازند. در سال ۱۹۷۹ میلادی و با ادامه کنترل جریان نفت جهان با دلار بانک‌های آمریکایی، هژمونی تشکیلات مالی آمریکا و انگلیس بر منابع اقتصادی و صنعتی جهان دوباره احیا شد. آمار بانک جهانی نشان می‌دهد که میان سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۶، از ۱۰۹ کشور بدهکار، ۳۲۶ میلیارد دلار به عنوان بهره، ۳۳۲ میلیارد دلار در اصل بدهی پرداخت شد و در عین حال، اصل پول از ۴۳۰ میلیارد دلار به دلار ۸۸۲ میلیارد دلار، یعنی به بیش از از دو برابر افزایش یافت. زمانی که اوپک در سال ۱۹۸۶ میلادی اجازه داد تا قیمت نفت از

۲۶ دلار در سال ۱۹۸۰ به زیر ۱۰ دلار در هر بشکه سقوط کند، ریگان قادر بود تا با استراتژی دستکاری نفت، کاربردهای ویرانگر سیاسی را در جهت از میان برداشتن رقیب مقابل به کار برد. این امر در زمانی که ریگان جنگ سرد جدیدی را برای سپردن کمونیسم به «توده خاکستر تاریخ» به راه انداخته بود، سبب پیدایش بحران تجارت خارجی برای اتحاد جماهیر شوروی و صادر کنندگان نفت شد (والبرگ، ۱۳۹۴: ۸۷).

در این هنگام، انقلاب اسلامی ایران یک نیروی ژئوپلیتیکی عملاً متفاوت با گفتمان‌های خاص خود بود. نخستین وجه تمایز گفتمان ژئوپلیتیکی انقلاب اسلامی، اصالت معناگرایانه و گفتمان دینی-فرهنگی آن بود (شکل شماره ۲). ادبیات انقلاب اسلامی ایران در زمانه خود بی‌مانند بود؛ چرا که در گفتمان قطب شرق، مناسبات تولید و ماتریالیسم به عنوان مبنا شناخته می‌شد و گفتمان ژئوپلیتیک غرب نیز بر مدار سرمایه‌سالاری و ثروت هنگفت می‌چرخد (متقی و قره‌بیگی، ۱۳۹۲: ۱۴۲). از دیگر سوی، حاکمیت دینی انقلاب اسلامی با آنچه که در قرون وسطی در اروپا رخ داده بود، دارای تفاوت ماهوی و هستی‌شناخته بود. حاکمیت دینی مسیحیت قرون وسطی، برآمده از تفسیر یک‌سویه و نضج‌نیافته الهیات مسیحی و هرمنوتیک بسته چند کشیش در اروپا بود. حاکمیت دینی انقلاب اسلامی ایران از تاریخ طولانی و فقه پویا بهره می‌برد؛ دو عامل بسیار تعیین‌کننده که دین مسیحیت از فقدان آن رنج می‌برد (محقق داماد، ۱۳۷۹: ۴۵). بنابراین، قابلیت‌های گفتمان انقلاب اسلامی می‌توان در عواملی چون نظام معنایی گفتمان انقلابی، قابلیت اعتبار و قابلیت دسترسی گفتمان انقلابی، توانایی آن در تشکیل زنجیره هم‌ارزی فراگیر، سطح استعاری و فراگیر بودن اسطوره گفتمان انقلابی، پادگفتمان ماتریالیسم و رقابت‌های جهانی و شرایط گفتمانی دینی - معنویت‌گرا شناسایی کرد (کشاورز شکری و ناصرخاکی، ۱۳۹۴: ۴۷).



شکل شماره ۲: گفتمان فرهنگی انقلاب اسلامی در تقابل با اقتصاد سیاسی ماده گرایانه امپریالیسم-کمونیسم (متقی

و قره بیگی، ۱۳۹۲)

رابطه انسان با خدا در نظام سیاسی انقلاب اسلامی، رابطه‌ای نبود که همانند کشیشان تعریف شود؛ بلکه آزادی و خودمختاری در آن وجود داشت و همواره خواست اکثریت در آن دخیل بود (حسینی، ۱۳۷۵: ۵۳). مجموعه این مختصات ضد ماتریالیستی، سبب شد تا گفتمان انقلاب اسلامی در ستیز و ناهم‌سویی با هر دو قطب ژئوپلیتیکی زمانه قرار گیرد. این دو قطب، در عقلانیت ابزاری مدرنیته و نفی قطعی متافیزیک دست و پا می‌زدند و انقلاب اسلامی، خوانشی مدرن از متافیزیک بود. خوانشی که حتی در اروپا نیز احساس می‌شد و با وقوع انقلاب اسلامی، اندیشمندانی چون میشل فوکو، از انقلاب اسلامی با عنوان «روح جهان بی‌روح» یاد کرد. از نظرگاه میشل فوکو، انقلاب اسلامی ایران گسست فزاینده در مدرنیته بود؛ روندی که مدعی می‌تواند جهانگستر شود و تاریخ را نیز در همین راستا پایان دهد (حاجتی، ۱۳۸۱: ۴۱). افزایش فزاینده فاصله طبقاتی و بی‌عدالتی در وره‌هایفت کنونیستی و امپریالیستی، نشان از فقدان کلیدواژه «عدالت» در رویکرد مادی گرایانه بود. در گفتمان معنویت‌محورانه انقلاب اسلامی، عدالت یکی از مفاهیم مهمی است که امام خمینی (ره) همواره بر آن تأکید داشته‌اند تا آن‌جا که محوری‌ترین جهت‌گیری سیاسی، اجتماعی از دیدگاه ایشان به شمار می‌رود. ایجاد جامعه‌ای مستقل، تحقق عدالت در جهت

گیری‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگ از اهداف اساسی حکومت اسلامی است. امام خمینی (ره) در سیره نظری و مواضع عملی خود یکی از مهم‌ترین اهداف نظام سیاسی را تحقق قسط و عدالت در جامعه بر شمرده و در موارد مختلف این واژه را برای تمایز حکومت حق به کار برده است. با عنایت به جهان بینی و مبانی فلسفی حاکم بر اندیشه سیاسی حضرت امام، به نظر می‌رسد ابزارهای مختلفی از درون کنترل‌کننده قدرت سیاسی حاکم می‌باشد، اما آنچه که در کنترل قدرت سیاسی از بعد درونی در اندیشه حضرت امام بیشتر مطرح بوده و مورد تأکید خاص قرار گرفته و برای تحدید قدرت سیاسی حاکمان در هر زمان و مکانی نقش داشته را می‌توان: عدالت، ایمان، تقوا و علم و آگاهی به اسلام دانست (سبزی و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۷). در واقع، بنیان‌گذار انقلاب اسلامی در عین توجه به جنبه کلامی-عرفانی مفهوم عدالت، با توجه به عملی نمودن نظریه ولایت فقیه و بنانهادن نظام جمهوری اسلامی، وجهه سیاسی و اجتماعی عدالت را نیز در چارچوب‌های گفتمانی انقلاب اسلامی گنجانده است (میناخانی و مسعودی، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

از سوی دیگر، رخداد انقلاب اسلامی ایران با آنکه در نظام دو قطبی امپریالیستی-کمونیستی گسست‌های معرفت‌شناسانه پدید آورد، اما خود محصول روند تدریجی مبارزات ضد استعمار گرایانه ایرانیان به‌شمار می‌رود. به عبارت دیگر، ماهیت مستقل و تاریخی هویت دینی ایرانیان از همان روزهای جهانی شدن رقابت قدرت‌ها برای کسب فضای استعماری بیشتر در کره زمین، به دنبال یافتن جای پای غیروابسته، استقلال‌محورانه و بر ساختن الگوهای سیاسی اسلام‌گرایانه بود (متقی و رشیدی، ۱۳۹۲: ۹۷). برای نمونه، با آغاز رقابت‌های جهانی شوروی و بریتانیا در آسیا، عناصر طرفدار شوروی، می‌کوشیدند تا قدرت را در شمال به شوروی واگذار کنند و اتحاد جماهیر شوروی نیز امیدوار بود این جنبش گسترش یابد و ایران به اردوگاه ضد امپریالیستی ملحق گردد. از همین روی، دولت خلق آذربایجان و جمهوری کردستان در اواخر سال ۱۹۴۵ میلادی اعلام استقلال نمودند، اما پس از پس‌نشینی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۶ میلادی، بی‌درنگ فروپاشیدند. با این حال، در پایان جنگ جهانی دوم، ایرانیان خشمگین از دسیسه‌های امپریالیستی، توانستند شرکت نفت ایران و انگلیس را که در ید قدرت بریتانیا بود، در سال ۱۹۵۱ میلادی ملی نمایند. شاهنشاهی ایران که متکی بر جبهه امپریالیسم بود، به سبک نخستین بازی بزرگ، مداخله نظامی را برای سرنگونی نخست وزیر ملی، مصدق، مورد بررسی قرار داد. وزیر دفاع بریتانیا، امانوئل شین‌ول (Emanuel Shinwell)، در واکنش به

جریان ملی شدن نفت در ایران هشدار داد که «اگر به این روند پاسخ کوبنده‌ای داده نشود، مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه نیز ترغیب خواهند شد و ممکن است کوشش‌ها به سمت ملی کردن کانال سوئز نیز پیش رود» (Khalili, 2010: 18). از همین روی، سرانجام سازمان سیا در سال ۱۹۵۳ میلادی، در کودتایی به پشتیبانی انگلیس، دولت مصدق را سرنگون ساخت.

بنابراین، انقلاب اسلامی نوعی تعریف جدید از هویت بود و بر ارزش‌ها، انگاره‌ها و هنجارها در چارچوب فرهنگ دینی اهمیت می‌داد و اعتقاد داشت که آنچه روح جمعی یک ملت را برمی‌سازد، نه تنها قواعد مادی و سرمایه‌داری است، بلکه از آن مهم‌تر، اتکای یک ملت بر ارزش‌ها و هویت دینی خود است (متقی ۱۳۹۲: ۳۶). این هویت جدید، با هرگونه استعمار سرناسازگاری داشت. شوروی و آمریکا با تقسیم جهان به سه بخش، جهان نخست (حکومت‌های سرمایه‌داری)، جهان دوم (حکومت‌های کمونیستی - سوسیالیستی) و جهان سوم (کشورهای در حال توسعه)، در استعمار جهان سوم و غارت منابع آن از هم پیشی می‌گرفتند. انقلاب اسلامی با شناخت ماهیت استعماری هر دو قطب شرق و غرب، به پایگاه سخت‌افزاری و خوی استعماری آنان، هویت را بر پایه تاریخ معنوی بازشناساند و برای هر دو قطب ژئوپلیتیکی، «دیگری» به حساب آمد. فرآیند هویت‌یابی متضمن کنش متقابل میان سه قطب به هم پیوسته است: تمامیت، هویت و مخالفت؛ هویت یک جنبش در گستره یک حوزه اجتماعی و کنش در مخالفت با یک دیگری شکل می‌گیرد. از منظر درونی، زمینه بروز هویت اسلامی - شیعی به نوعی مبتنی بر رویکرد جمعی به مذهب است که بیانگر اعتماد عمیق به مبانی هویت‌ساز مذهب شیعه می‌باشد و همین خصلت است که به انقلاب ایران در میان سایر انقلاب‌های عصر ما جایگاهی ویژه و منحصر به فرد می‌بخشد (کدی، ۱۳۸۶: ۶۹). هویت بخشی از رویه‌های تعیین‌کننده دولت‌ها را پدید می‌آورد و نوع کنش آنها در داخل و خارج را مشخص می‌کند. هویت برآمده از دین اسلام و ایده شیعه سیاسی سبب شد تا هویت کمونیستی - سوسیالیستی و امپریالیستی، با گسست مواجه شود.

### نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی ایران به مثابه یک کنش انشقاقی در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. از نظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل، رخداد انقلاب اسلامی در بستری از تاریخ رخ داد که در آن جهان‌بینی‌های مادی‌گرایانه و سرمایه‌محورانه از برجستگی خاصی برخوردار بودند.



امپریالیسم به عنوان یک کنش ژئوپلیتیکی با اتکاء بر بازار آزاد و سازمان‌گرایی، در پی بسط لیبرالیسم با ویژگی‌هایی چون فردیت‌گرایی، اقتصاد سرمایه‌داری، تولید انبوه و گردش پر حجم سرمایه بود. همچنین، ایجاد سازمان‌ها و نهادهایی برای تنظیم و گسترش نظام‌مند سرمایه‌داری در سطح جهان از دیگر خصلت‌های اقتصاد سیاسی امپریالیسم در سطح بین‌الملل به‌شمار می‌رود. کمونیسم نیز با تاسی از رهیافت مارکسیستی اقتصاد سیاسی، با مبنا قرار دادن ماتریالیسم به عنوان جان‌مایه جهان‌بینی خود در نظام بین‌الملل به رقابت و تقابل با امپریالیسم پرداخت. با وجود تفاوت‌های ماهوی در رهیافت‌های اقتصاد سیاسی امپریالیستی و کمونیستی، اما رویکردهای توسعه‌محورانه این دو دارای شباهت‌هایی است. از جمله آنکه هر دو قطب برای افزایش دامنه نفوذ و توسعه اقتصادی خود، به استعمار روی آوردند و کشورهای پیرامونی را به عنوان فضایی برای افزایش بهره‌وری اقتصادی و تقویت کارآمدی سیاسی به تصرف درآوردند. همچنین، روش ماتریالیستی کمونیسم و سرمایه‌محورانه امپریالیسم، نشان می‌دهد که ایدئولوژی مادی‌گرایی به عنوان دو مسیر مشترک در این دو قطب ژئوپلیتیکی عمل کرده است. بنیادی بودن مادی‌گرایی سبب شد تا امپریالیسم و کمونیسم با نفی استقلال و هویت بومی کشورها، به تحمیل و تصرف فضاهای پیرامونی خود روی آورند. به عبارت دیگر، رقابت این دو نیروی ژئوپلیتیکی در راستای کسب فضاهای حیاتی بیشتر قرار گرفت و ماهیت اقتصاد سیاسی این دو را به هم نزدیک کرد. در این میان، انقلاب اسلامی ایران با بنیادی قلمداد کردن معنویت‌گرایی در چارچوب گفتمان فرهنگ، نوعی گسست در دو نظم بین‌الملل آن زمان به‌شمار می‌رود. پیشینه دینی و مستقل هویت ایرانی-اسلامی، مجموعه‌ای از گفتمان‌های فرهنگی را پدید آورد که یکه سالاری گفتمان ماده‌گرایانه امپریالیستی-کمونیستی را با چالش مواجه ساخت. از این رو، می‌توان گفت با رخداد انقلاب اسلامی ایران و برجسته شدن فرهنگ و معنویت‌گرایی دینی، رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل با گسست‌های معرفت‌شناختی مواجه شد و فرهنگ و معنویت، قدرت مانور رویکردهای ماده‌محورانه اقتصاد سیاسی بین‌الملل را کاهش داد.

## منابع و مآخذ:

- ابوالحسنی، علی محمد (۱۳۹۵)، «اقتصاد سیاسی بین الملل»، منتشر شده در **پژوهشکده باقرالعلوم**، قابل دسترسی در: <http://www.pajooh.com/fa/index.php?Page=definition&UID=46055>
- سبزی، داود، حقیر مددی، جواد و فاطمه طباطبایی (۱۳۹۲)، «کارکرد عدالت سیاسی در کنترل قدرت سیاسی در اندیشه اسلامی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی (ره)»، **فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی**، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۸۴-۶۷.
- حاجتی، احمدرضا (۱۳۸۱)، **عصر امام خمینی**، قم: انتشارات بوستان کتاب.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۴)، «تکثری بودن اقتصاد سیاسی»، **فصلنامه پژوهش های اقتصادی**، سال اول، شماره ۱، صص ۲۴-۱.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۳)، «مبانی و مؤلفه های مفهومی اقتصاد سیاسی بین الملل»، **فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر**، سال ۵، شماره ۲، صص ۸۷-۱۱۰.
- کاپوراسو، جیمز و لوین، دیوید (۱۳۹۲)، **نظریه های اقتصاد سیاسی**، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
- کدی، نیکی آر، (۱۳۸۶)، **ریشه های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر علمی.
- کشاورزخاکی، عباس، ناصرخاکی، حسن (۱۳۹۴)، «تحلیل گفتمانی: رهیافتی برای تحلیل گفتمانی انقلاب ها»، **فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی**، سال نهم، شماره ۳۳، صص ۶۶-۴۷.
- گرفینیس، مارتین (۱۳۸۸)، **دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- متقی، افشین (۱۳۹۲)، «تحلیل ژئوپلیتیکی مؤلفه های قدرت جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام»، **پژوهشنامه انقلاب اسلامی** (دانشگاه همدان)، سال ۲، شماره ۶، صص ۴۸-۲۷.
- متقی، افشین و رشیدی، مصطفی (۱۳۹۲)، «تبیین ژئوپلیتیکی الگوهای اسلام گرایی در جهان اسلام از منظر برساخت گرایی»، **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، سال ۹، شماره ۳۴، صص ۱۰۸-۹۱.
- متقی، افشین و قره بیگی، مصیب (۱۳۹۲)، «واکاوی گفتمان ژئوپلیتیکی انقلاب اسلامی ایران از نظرگاه نظریه سازه-انگاری»، **فصلنامه متین انقلاب اسلامی**، سال ۱۶، شماره ۶۴، صص ۱۵۱-۱۳۱.
- متقی، سمیرا (۱۳۹۵)، «پایداری شاخص های توسعه در ایران با تأکید بر اقتصاد سیاسی نفت (نمونه ی موردی؛ کلانشهرهای اصفهان، تبریز، تهران، شیراز و مشهد)»، **فصلنامه جغرافیا**، سال ۱۴، شماره ۸، صص ۲۹۶-۲۷۸.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۹)، «حقوق بشر دو مسیحیت غربی و اسلام»، **مجله اسلام و غرب**، شماره ۴۰، صص ۴۰-۵۹.
- میلر، ریچارد (۱۳۹۲)، **اقتصاد سیاسی بین الملل: جهان بینی های متعارض**، ترجمه محمدعلی شیرخانی، سید احمد فاطمی نژاد و علیرضا خسروی، تهران: انتشارات سمت.
- میناخانی، فاطمه، مسعودی، جهانگیر (۱۳۹۲)، «نسبت سنجی عدالت در اندیشه امام خمینی (ره) و صدر المتألهین»، **فصلنامه رهیافت انقلاب**
- اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۱۱۶-۱۰۳.
- والبرگ، اریک (۱۳۹۴)، **امپریالیسم پسامدرن: ژئوپلیتیک و بازی های بزرگ**، ترجمه افشین متقی و مصیب قره بیگی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ دوم.
- Blanken, L. (2012). *Rational Empires: Institutional Incentives and Imperial Expansion*, Chicago: University Of Chicago Press.
- Chalmers, D. (2009). "The Two-Dimensional Argument against Materialism", In *Oxford Handbook of Philosophy of Mind*, ed. B. McLaughlin. Oxford: Oxford University Press.
- Day, R.B. and Gaido, D. (2012). *Discovering Imperialism: Social Democracy to World War I*, Chicago: Haymarket Books.
- Harb, J. (2014). "Pre-Constructivism and its relevance today", *E & T Magezine*, vol 9, issue 1, 20 January 2014, URL: <http://eandt.theiet.org/magazine/2014/01/the-end-of-utopia.cfm>.
- Kahlili, R. (2010). *A Time to Betray: The Astonishing Double Life of a CIA Agent inside the Revolutionary Guards of Iran*. New York: simon and schuster
- Koebner, R., and Helmut S. (2010). *Imperialism: The Story and Significance of a Political Word*, Harvard: Harvard University Press
- Mondali, F. (2015). *Political Economy of Oil and Mining in Developing Countries*, Lectures on Harvard Kennedy School, V.1: Dec. 5, PP. 1-8.
- Mottaghi, A. (2016). "Political Economy of Iran and Saudi Arabia Conflicts Based on the Social Constructivism Theory", *Journal of Current Research in Science*, 4 (2), PP. 68-73.
- Nordland, R. and Kirkpatrick, D. (2011). "Islamists Growing Sway Raises Questions for Libya", *New York Times* (September 14).
- Proudman, M., F. (2008). "Words for Scholars: The Semantics of Imperialism", *Journal of the Historical Society*, Vol. 8 Issue 3, PP. 96-113.
- Winslow, E., M. (2013). "Marxian, Liberal and Sociological Theories of Imperialism", *Journal of Political Economy*, Vol. 39, No. 6 (reprint 2013), PP. 1-13.